



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۸/۲۷



رفعت حسینی

## غار تگری در شعر پارسی

آیا در خلال سده ها، باسوادهای جغرافیای لسان پارسی شعور آنرا نداشتند که شعر پارسی ، بیشترین و باز هم غالباً، در نمایه یی چرند دارند و شاعران، خیلی فراوان فقط و فقط برای پیسه، پاپوش مستبدان و هرزه اندیشان را می بوسند؟ اگر آگاه بودند، چرا در هیچ کتابی، از یاهو بودن این اشعار مبتذل خبری و حرفی نیست؟ و چرا در تمامی، در کُل و همه کتب تاریخ ادبیات فارسی ازین شاعران فرومایه ستایش و تعریف شده است؟

و چرا در پیشوند نام شاعران بی فرهنگ و خرافه پرست فارسی ، القاب ملکوتی شیخ، خداوندگار عشق، استاد، مولوی، شیخ، لسان الغیب و ابوالمعانی سرش شده است؟ و چرا نقد ادبی و نقد شعر، در اساس، وجود نداشته است.

این آموزگاران پوهنتون ها در تدریس اساسات ادبیات گنه می خوردند؟ بخوانید که شیخ اجل!! عراقی به باد می گوید که او خرا برو

بوسه زن خاک کف پای حمیدالدین را

چی تفاوت دارد اینگونه شاعری با غارتگری؟؟  
:

شیخ !!!افخرالدین عراقی

قصیده شماره ۲۴ - در مدح شیخ حمیدالدین

عراقی « دیوان اشعار » قصاید

که برد از من بی دل بر جانان خبری؟  
یا که آرد ز نسیم سر کویش اثری؟  
جز صبا کیست کزین خسته برد پیغامی؟  
جز نسیم از بر دلدار که آرد خبری؟  
ای صبا، چند روزی گرد گلستان و چمن؟  
چند آشفته کنی طره هر خوش پسری؟  
ای صبا، صبح دمی بر سر کویش بگذر  
تا معطر شود آفاق ز تو هر سحری  
بوسه زن خاک کف پای حمیدالدین را

د پانو شمیره: له ۱ تر ۲

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

که چنو یار ندارم به جهان دگری  
رو سحر خاک کف پای کریم‌الدین بوس  
تا معطر شود آفاق ز تو هر سحری  
آنکه چون من همه کس از دل و جان بنده اوست  
گرچه در خاطر او نیست کسی را خطری  
خدمت بنده به وجهی که توانی برسان  
که: بیا، کز غم هجرانت شدم دربدری  
در غم هجر تو تنها نه منم، کز یاران  
هر کسی راست به قدر خود ازین غم قدری  
برسان خدمت و گو: ای رخت از جان خوشتر  
چند نالد ز فراق رخ تو لابه‌گری؟  
تو چه دانی که چها کرد فراق با من؟  
داند این آنکه ازین غم بود او را قدری  
غم هجران تو، ای دوست، چنان کرد مرا  
که ببینی نشناسی که منم یا دگری؟  
به دو چشم تو، که چون چشم تو بیمار توام  
چه شود گر بفرستی ز دو عالم شکری؟  
دوستان منتظر مقدم میمون تواند  
بیش ازین خود نشکینند، بیا زودتری  
گر عزیمت کنی ای دوست، به سوی ملتان  
چه مبارک بود آن عزم و چه نیکو سفری؟  
بر خیال تو شب و روز همی گریم زار  
چه کنم؟ هم‌هم و می‌دهمش دردسری  
تا نگوئی که چرا رفت سراسیمه ما  
در نماتم ز جوابت، بشنو محضری  
بر خود و دیده خود غیرتم آمد، رفتم  
تا نبیند رخ زیبای تو هر مختصری  
من که بر دیده خود رشک برم چون بینم؟  
که ببیند رخ تو دیده کوتاه‌نظری؟  
از برای دل من روی به هر کس منمای  
کان رخ، انصاف، دریغ است به هر دیده‌وری  
از درت خسته عراقی سبب غیرت رفت  
ورنه بودی به سر راه تو هر بی‌بصری  
...